نخستین قدم: اصلاح قانون انتخابات

افشار، ایرج

انتخابات«اجباری»و لزوم شرکت زنان و جوانان

سرفصل تمام اصلاحات اصلاح قانون انتخابات مجلس است که«آقای دکتر مصدق» لایحه خوبی برای آن تنظیم نموده‏اند.عقیده من نسبت بآن بطور کلی مؤید نظر ایشان است. ضمنا معتقدم برای کلیه اشخاص که مختصر سواد نوشتن داشته باشند اعم‏از زن یا مرد پس‏ از سن هیجده سال تمام باید حق رای قائل شد و این حق را هم باید یک وظیفه ملی غیرقابل‏ اجتناب برای عموم قرار داد،یعنی انتخاب کردن برای کسانیکه گواهی‏نامه یا شهرت یا سابقه‏ سواد دارند باید«اجباری»باشد.«ضریبی»نیز برای اشخاصیکه دارای گواهینامه از دبستان یا دبیرستان یادانشنامه از دانشگاه هستند از ده تا صد علی قدر مراتبهم قائل هستم تا بدین وسیله آراء کسانیکه تحصیل کرده‏اند و در برابر انبوه کم‏سوادان از حیث کمیت قلیل است کیفیت خود را از دست ندهد بعلاوه عقیده دارم بی‏سوادان را هم بعلت فسادی که از شرکت آنها در آراء تولید میشود باید در انتخابات راه نداد.در عوض این نقصان برای زنان باسواد حق رأی قائل شدم و سن‏ انتخاب کننده را نیز تا نوزده سالگی پائین آوردم و بدین وسیله خواستم که طبقه جوان را بمقدرات وطن بیشتر علاقه‏مند گردانم.اجباری بودن انتخابات نیز مزید بر این ملاحظات‏ شده جمعا شماره قابلی از آراء بی‏غل و غش بدست خواهد آمد.

در این مقاله جای بحث این مطالب نیست و بعضی از آنها نیز قابل مطالعه و مداقه‏ بیشتری میباشد.وعده می‏دهم که موقع دیگر شرح دهم.برخی دیگر که بی‏سابقه است و اصلا تازگی دارد مانند«اجباری بودن»انتخابات ممکن است ایجاد توهم بکند ولی یقین‏ دارم بعد از آنکه دلائل مرا شنیدند از غرابت آن خواهد کاست و بمفید بودن آن در حال‏ حاضر عقیده‏مند خواهند شد.خلاصه اشاره میکنم که در اثر رژیم‏های بیست و چهار ساله‏ مردم از وکیل مجلس و انتخابات و رأی دادن بیزار شده‏اند و بطوریکه میدانیم افراد تحصیل‏ کرده این مدت در انتخابات شرکت نمیکردند.یکدسته مردم بیسواد را مثل گوسفند میآوردند بمحل رای و یک ورقه که خود رای‏دهنده نمیدانست باسم چه کسانست بدست او میدادند و بصندوق میانداخت،باین طریق رای دادن که طبق قانون میبایست مخفی باشد مخفی‏ بود اما از خود رای‏دهنده!

خلاصه اکثر مردم باسواد در اثر عدم شرکت در انتخابات قلابی قریب یک ربع‏ قرن هم عادت را از دست داده و هم کم‏کم بموضوع بی‏علاقه شده‏اند.با اجباری کرن آّ? امید است که پس از یکی دو دوره با حصول نتیجه خوب باز راغب شوند و قید اجبار هم از انتخابات برداشته شود.اگر در ملل دیگر هم چنین سیستمی وجود ندارد برای اینست که آنها طبعا این وظیفه ملی را انجام میدهند فکر«سانکسیون»یعنی طریق التزام آنرا هم کرده‏ام. مثلا ممکن است یک جریمه مالی قرار داد.البته باید اسامی کسانیکه حق رای یا وظیفه انتخاب‏ کردن دارند قبلا ثبت باشد تا جریمه را بتوان وصول نمود.میخواهم داخل در تفصیل و جزئیات‏ سیستم پیشنهادی خود نشوم و تا این اندازه را هم ار آن جهت نوشتم که تصور نشود پیشنهاد ناقص و ابترو«ارتوپی»و غیرعملی می‏باشد.

دیگر محروم کردن بی‏سوادهاست که ممکن است آنرا خلاف دموکراسی یا مصالح‏ توده مردم بدانند.آنرا هم با دلائلی که دارم اثبات خواهم نمود که چنین نیست،خاصه که‏ قصد من از شرط سواد برای رای‏دهنده فقط این است که او بتواند رای خود را در انجمن‏ نظارت با همان خط بد خود بنویسد.این اندازه سواد را با دو سه ماه تمرین هم هرکس میتواند بیاموزد چنانکه در کلاس‏های اکابر آموختند.این نظر دموکراسی حقیقی را بهتر تامین‏ میکند زیرا مطمئن توان بود که ندانسته(چنانکه در مورد بیسوادان صدق میکند)آراء نوشته شده‏ای بصندوق نینداخته‏اند و اشخاصی که انتخاب شوند نماینده حقیقی ملت هستند. فایده دیگر این پیشنهاد اینست که احزاب و اشخاصی که میخواهند آراء زیادی داشته باشند ناچار میشوند مردمرا باسواد کنند و آنوقت است که خواهید دید کلاسهای اکابر مجانی در همه‏جا از طرف دسته‏جات و افراد دائر شود و بشاگردان این کلاسها پول و جائزه هم خواهند داد که باسواد شوند...چه بهتر از این!پولهائی که تاکنون برای ربودن آراء مردم مزورانه‏ صرف رای خریدن و رشوه دادن بمقامات کوچک و بزرک میشد از این پس صرف باسواد کردن مردم بشود.خواهید دید که پس از دو دوره آزمایش انتخاباتی چه اندازه بر باسواد ها افزوده شود.این اصلاح قانون علاوه بر فوائد دیگر از موثرترین محرک‏های باسواد کردن‏ مردم خواهد بود.آقای دکتر کشاورز نماینده محترم کیلان در مجله آینده مقاله‏ای نوشته‏ بودند که با شرط سواد موافق نبود ولی گمان دارم بعد از شنیدن دلائل من که صددرصد برای تامین دموکراسی حقیقی و بنابراین بنفع تودهای مردم است همراه شوند.1در عوض‏ من موافقت خود را با نظری که ایشان در آن مقاله از آن دفاع کرده‏اند یعنی شرکت زنان‏ در انتخابات اظهار میکنم و از مخالفین این عقیدهء خواهش دارم بدون هو و جنجال در یک‏ مسئله مهم که البته مورد اختلاف‏نظرهاست مجال دهند دلائل گفته شود و آن‏ها هم نظر خود را مرقوم فرمایند.

موضوع دیکری که در قانون انتخابات مورد توجه است انتخابات مخصوص زردشتیان‏ عیسویها و یهودیان است که من از لحاظ وحدت ملی و مصلحت عمومی کشور و همچنین منافع‏ پیروان آن مذاهب عقایدی دارم که موقع دیگر بتفصیل خواهم نوشت.

لزوم مبارزه طبقه تحصیل کرده و جوان

البته اصلاحاتی که باید در مملکت بشود زیاد است.از ادارات دولتی گرفته تا خانه‏های‏ (1)مقاله مزبور در صفحه 198 مندرج است. شخصی،از وزراء و وکلاء گرفته تا بقال و حمال،همه باید اصلاح شوند.من از ترس اینکه‏ همین رنود که مثل زالو بامور عامه چسبیده‏اند قلابی و مصنوعی یا بقول آلمانها«ارزاتس»1هر اصلاحی را هم فوری بسازند و جا بزنند جرات نمیکنم عقاید اصلاحی خود را روی کاغذ بیاورم‏ مگر وقتی که زمام امور بدست طبقه خود ما بیفتد...باید مبارزه را تا حصول پیروزی ادامه‏ داد مگر خدای نخواسته باز روزی فرا رسد که مجبور شویم مانند دوره بیست ساله هریک‏ در گوشه‏ای منزوی شویم.

در دوره گذشته که بواسطه عدم موافقت با حکومت وقت از سیاست کنار ماندیم چاره‏ نداشتیم یا میبایست خود بخوشی کنار رویم یا بناخوشی ما را بمحبس میبردند.بعضی قسم اول‏ را ترجیح دادیم،با امید بیشتری،تا سلامت بمانیم و باز امروز بتوانیم صمیمانه بوطن خود خدمت کنیم.

اگر باز چنان اوضاعی تجدید شود من روش دیرین خود را پیروی میکنم و مقاومت‏ منفی را چنان‏که در زمان پهلوی داشتم پیش خواهم گرفت.

بقول سعدی:

دانا چه گفت؟گفت که عزلت ضرورت است، من خود باختیار نشینم بمعزلی.

عجبتر آنکه همان زمان که بعضی بواسطه عدم موافقت با رژیم از سیاست کنار بودند کارکنان همان رژیم آنها را منفی و منفی‏باف و بی‏عرضه و مهمل و«فیلسوف»و جنت‏ مکان و نظائر آنها میدانسند یا میخواندند....

من که این مطلب را مینویسم میدانید نه کمونیست هستم،نه عضو حزب توده،نه‏ «روسی مآب»و نه«دموکرات آذربایجان»معهذا روش هیئت حاکمه را نمیپسندم و انتقاد می‏نمایم....

اینک بار دیگر تکرار میکنم که عقیده دارم مجلس شورا در این دو ماهی که از دوره‏ آن باقی‏مانده باید در درجه اول قانون اصلاح انتخابات را بگذراند و دیگر آئین‏نامه‏ انتخابات مجلس سنا را،تا دوره آینده هردو انتخاب باهم بعمل آید و هردو مجلس باهم‏ افتتاح شود.وجود مجلس سنا را بیشتر از آن لحاظ مفید میدانم که اگر وقتی انحلال مجلس‏ شورای ملی لازم گردد اشکال قانونی در میانه نباشد،زیرا طبق قانون اساسی با دو ثلث‏ آراء سنا و پیشنها دولت میتوان مجلس را منحل کرد بشرط آنکه در همان فرمان انحلال‏ دستور تجدید انتخابات نیز صادر شود.

\*\*\* (1) Ersatz

روش«انقلاب سفید»

حال به‏بینیم برای حصول این منظور یعنی اصلاح قانون انتخابات که مخالف میل‏ نمایندگان است و برضا و رغبت نمیگذرانند چه باید کرد.اینجاست که دیگر انقلاب لازم است. اما انقلاب سفید!«انقلاب سفید»چگونه باید در این مورد عمل کند؟

باید تمام استادان و دانشجویان تمام دانشکده‏ها،مهندسین،اطباء،دکترهای‏ حقوق،وکلا دادگستری،دسته‏جات،احزاب و غیره روزهای متوالی بدون هیچ‏گونه اقدامی‏ که شبیه باقدامات 17 آذر باشد با کمال خونسردی و متانت به مجلس شورا بیایند و با نطق‏ و خطابه مصرا این تقاضا را از وکلاء بکنند و آنقدر ببهارستان بیایند و بروند که مجلس‏ مجبور شود قانون انتخابات را مطرح کند.

اگر این عمل مخالف مقررات حکومت نظامی است فکر دیگر باید کرد که مجلس مجبور شود،فرضا با علیحضرت باید عرض کرد تا ایشان درخواست ملت را بوسیله‏ دولت باطلاع مجلس برسانند.از طرف دیگر مصرا از دولت بخواهند و اعلیحضرت‏ نیز بدولت امر فرمایند که آئین‏نامه سنا را هرچه زودتر بمجلس تقدیم دارد.من چند ماه‏ است در این خصوص مقالات نوشتم ولی دولت توجه نمیکند!اگر این دو کار بشود و دولت‏ لایق و دانا و درستکاری هم موقع فترت روی کار باشد باقی اصلاحات سهل است،یعنی همان‏ دولت انتخابات را بیطرفانه و بیغرضانه انجام میدهد و بعد هم امیداوریم مجلسین آینده خوب‏ بوده و دولت خوبی روی کار آورند و دست بکلیه اصلاحات لازم بزنند.اینست بعقیده من‏ تنها راه بی‏خطر که ممکن است ما را بدون خونریزی بطرف آزادی وآبادی و سعادت ببرد.

یک تقاضای فوری دیگر که ملت باید از مجلس بکند اینست که جلسات خود را صبح و عصر قرار داده از ساعت نه صبح و سه عصر حاضر شوند تا این دو لایحه مهم بگذرد، و خود مردم باید در مجلس دیده‏بانی کنند که وکلا سر موقع جلسه را تشکیل دهند وگرنه‏ یقین دارم چون این مجلس مخالف هردو اصلاح است اوقات را بتعلل و مزخرفات خواهند گذرانید تا دوره چهارده بسر آید و قانون انتخابات اصلاح نشده بماند.همین علاقه و مداخله‏ مردم بکیفیتی که گفتم از روشهای«انقلاب سفید»است که عنوان مقاله میباشد.

در خاتمه میخواهم تاکیدا تذکر بدهم که قانون انتخابات بالاخره باید طوری اصلاح‏ شود که در مجلس آینده اکثریت طبقه تحصیل کرده تامین باشد...

مشتهائی که در مجلس نمایندگان بفرق هم میکوبند،سیلیهائی که بگوش هم مینوازند اینها همه آثار«انقلاب سفید»است.اثرات غیرمرئی انقلاب سفید است که بعضی از سردمداران مجلس مدتیست دیگر جرات حرف زدن ندارند،بزودی خواهید دید که جرات«نفس‏ کشیدن»در مجلس هم نخواهند داشت و جرأت«آفتابی شدن»هم از ترس ملت پیدا نکنند.

«انقلاب سفید»را برای آن تجویز میکنم تا«مبادا که خونی چکد بر زمین»و انقلاب از نوع دیگر پیش آید.

خطاب بطرفداران دولت

اگر از طرفداران دولت اشخاصی باشند که برای حفظ این هیئت حاکمه به بهانه‏ «اهمیت موقع»،«وخامت اوضاع»و غیره بما اندرز دهند از دولت طرفداری کنیم بسیار توقع ناصوابی است که از مخالفین دولت بخواهند از دولت طرفداری کنند.

اگر این رویه را قبلو کنیم اصل انتقاد سیاسی از میان میرود و آن برای حفظ مشروطیت لازم است.انگلستان بعد از این جنک یکی از ادوار بحرانی خود را میگذراند. معهذا چرچیل سیاستمدار بزرک،پس از شکست در انتخابات و پیروزی حزب کارگر گفت: بزرگترین مصیبتی که امپراطوری بریطانیا را نصیب شده فتح حزب کارگر یعنی نخست وزیر شدن اتلی همکار سابق کابینه خود اوست.پس آقایان بچرچیل هم بگویند که چرا این سخن‏ مخالفت‏آمیز را در این موقع بحرانی برقیبان خود گفت.(د.ا.)

(خلاصه مقاله مندرج در فروغ)

«شورای اکابر» دعوت چند نفر رجال‏ اسقاط تکلیف از آقای نخست وزیر نمیکند!

نمیدانم آقای حکیم الملک از مشورت با پنج نفر رجال بدون مسئولیت چه نتیجه‏ میخواهند بگیرند که از تشکیلات رسمی قانونی و صلاحیتدار مملکت یعنی هیئت دولت، مجلس شورای ملی و کمیسیون خارجه آن حاصل نمیشود.

چرا ایشان هیئت دولت خود را طوری تشکیل دادند که قادر بحل مشکلات مملکت‏ نباشد و در این موقع باریک که یک ماه پیش هم که ایشان مامور تشکیل کابینه شدند پیش‏بینی میشد،مجبور شوند از اشخاصی غیررسمی و بدون مسئولیت درخواست همکاری‏ نمایند.کمیسیون امور خارجه در مجلس برای چه تاسیس شده که ایشان نمیروند صحبتی‏ خارج از دولت هم اگر دارند با آن بکنند.آنجا که باید با مجلسیان مشورت کرد نمیکنند و آنجا که نباید سینمایند!من کاملا متوجه هستم که فقط میخواهند با دعوت این آقایان در جلو ملت بدبخت که مقدرات خود را بایشان سپرده اسقاط نکلیف از خود بکنند.ولی اسقاط تکلیف از ایشان نمی‏شود!در مملکت مشروطه شخص نخست وزیر در درجه اول مسئول پیش‏آمدهای سیاسی است و شرط وطن‏پرستی آنست که هروقت خود را قادر بانجام‏ وظیفه نمی‏بیند مردانه استعفا دهد و برود کنار،نه اینکه اشخاص خارج را که عنوانهای‏ بزرک دارند دعوت کند و«شورای اکابر»تشکیل دهد.

این رویه‏ای که ایشان پیش گرفته‏اند شبیه است بروش آقای صدر که میگفت من‏ اگر بروم مملکت بی‏سرپرست میشود!در صورتیکه اوضاع و احوال حکایت میکند که‏ اگر او سماجت نکرده زودتر رفته بود آقای حکیم الملک زودتر آمده بودند.حال هم همین‏ قسم است هرچه ایشان زودتر بروند آنکه باید بجای ایشان بیاید زودتر خواهد آمد.

نمیدانم مگر آقای حکیمی حقیقة خود را حکیم باشی سیاسی منحصر این کشور میدانند که بالین بیمار را رها نمیکنند؟اگر اظهار کنند من این آقایان را بر بیمار برای‏ «کنسولتاسیون»دعوت کرده‏ام پذیرفته نیست،زیرا،برای اینکه اشخاص در امور سیاسی موثر باشند باید صلاحیت قانونی داشته باشند،وگرنه همین روزنامه‏نویسها هم چه مطالب مفیدی‏ نوشتند که گوش ندادید و همه جزء هوا شد.اگر به تشخیص شما که فعلا طبیب معالج‏ بیمار هستید این آقایان را که دعوت کرده‏اید حکمای حاذق سیاسی هستند و چیزهائی‏ میدانند و بشما میگویند که همکاران شما نمیدانند یا روزنامه‏نویسها نمینویسند کابینه خود را با آنها ترمیم کنید.اگر آنها زیر بار شما نمیروند و خود را از شما برتر میدانند جوانمردانه استعفا دهید و شما زیر بار آنها بروید.

آقای«حکیم»ملک این مریض بیچاره با استاخدوس و ترنجبین و خاکشیر و امثال‏ آنها معالجه نمیشود!اگر شما مقصودتان از مشاوره با این آقایان استفاده نظری برای کمک‏ بشخص خودتان است میتوانستید بدون سر و صدا و انتشار در رادیو و جرائد با آنها فردا فرد یا جمعا مذاکره فرمائید،همچنان‏که میتوانستید با کارشناسان سیاسی دیگر که از امور سیاسی دنیا با اطلاعند مشورت کنید.کار سیاسی از این مرحله گذشته است که شما تصور فرمائید با چند نفر«ریش‏سفید»و اصول«کدخدا منشی»یا«باری بهر جهت»اصلاح شود. مشورت با این آقایان معظم که البته جنبه خصوصی دارد نمی‏بایست مانند یک راه‏حل و دوای‏ شفابخشی با اینهمهء آب‏وتاب بوسیله رادیو و مطبوعات بحساب ملت بدبخت گذاشته‏ شود و با این عمل مصنوعی بی‏فایده باز مردم بدبخت این کشور بلا دیده اغفال کردند.

(د.ا.)(مقاله مندرج در«داریا»)

لزوم اصلاح هیئت حاکمه و تغییر«سیستم سیاسی»

از بس گفتیم و نوشتیم و رادیوهای بیگانه نیز بازگو کردند امروز دیگر فساد هیئت‏ حاکمه ایران جزء بدیهیات دنیا شده است،یعنی ثبوت آن محتاج بدلیل و برهانی نمی‏ باشد.کسانی که گردانندهء عمده این دستگاه حکومت هستند،یعنی وکلاء مجلس و اولیاء دولت،خودشان هم دیگر از گفتن و شنیدن آن باکی ندارند.فقط هنوز بعضی از آنها و اکثر مردم نمی‏دانند این هیئت حاکمه که از دست آن همه مینالند عبارت از کیست.خیال‏ میکنند مقصود فقط کابینه وزراء میباشد.همان وکیل فاسد مجلس و قاضی رشوه‏گیر یا ملاحظه‏کار دادگستری که با این«کنسرت»هم آواز شده هنوز نمیدانند که خودشان هم داخل و گرداننده همین‏ دستگاه فاسد هستند.جهل این رجال غافل داستان«خر برفت و خر برفت و خر برفت»مثنوی را بخاطر می‏آورد.آن حکایت این است که خر صوفئی را رفقایش فروخته و شب هنگام‏ صرف شراب کرده بودند.او نیز که چون دیگران از همان باده سرمست شده ولی از قضیه‏ آگاه نبود با آنها هم آواز گردیده تصنیفی را که برای خر او ساخته و مینواختند در حال‏ غفلت و مستی میخواند...البته تمام کارکنان دستگاه سیاست ضایع نیستند.

اگر باوجود این هیئت حاکمه ایران را فاسد میخوانم بعلت این است که گردانندگان‏ واقعی آن یعنی یک عده وزراء و معاونین و چند نفر بازیگردان صحنه مجلس و بعضی قضات‏ و برخی روساء و مدیرکلهای ادارات دولت بتمام معنی تا صالح می‏باشند.

سیستم سیاسی باید عوض شود

علاوه بر فساد گردانندگان،«سیستم»دستگاه گردنده نیز فاسد است و فساد دستگاه است‏ که این اشخاص طالح را روی کار نگاه داشته است.

از این مقدمه نتیجه میگیریم که اگر سیستم سیاسی عوض شود و این عده رجال فاسد نیز برای همیشه و بطور قطع برکنار گردند امید باصلاح امور میتوان داشت.زمامداران فاسد را همه میشناسند.اینک باید فساد«سیستم»را نیز شرح دهد و بر سر مطلب باز آیم.قبلا این توضیح‏ را بدهم که مقصودم از«سیستم سیاسی»«رژیم سیاسی»نیست که آن چیز دیگر است و فعلا مورد بحث نمی‏باشد.سیستم فعلی این است که وکلاء مجلس(ببخشید چند نفر از آنها) تمام اقتدارات واقعی را در دست گرفته در پس پرده نقشه‏های کار را طرح می‏کنند و یک عده‏ بی‏زبان و بی‏اطلاع،یا سخندان و سخنگوی نوکار ساده در سیاست،یا جوانهای جویای نام هم ابزار کار آنها هستند.هریک از رجل سیاسی حاضر باشد آلت دست آنها شده مقاصدشان را که غالبا خیلی‏ پست و حقیر است انجام دهد با او بند و بست میکنند و وسائل اعطاء تمایل مجلس را برای نخست‏ وزیری او با همین ابزار و آلات فراهم میآورند.

نخست وزیری که با این کیفیت آمده باشد ناچار است وزراء خود را نیز مطابق میل‏ باطنی همان وکلان معین کند.بدیهی است با چنین سیستم سیاسی چه اشخاصی بمقامهای صدرات و وزارت میرسند.البته کسانیکه مانند رئیس دولت بلکه بیش از او حاضر باشند«جل»کثیف این‏ بازیگردانها را بشویند وزیر میگردند.بیش از این در این زمینه بسط مقال نمیدهم زیرا میرتسم باشخاص توهین شود.سعی من همیشه این بود که در مجله اسم اشخاص بزشتی برده‏ نشود.تا این اندازه را ناچار بودم شرح دهم وگرنه در بیان اصل موضوع قصور میشد. «وزیران نوکر»ناچارند برای حفظ مقام خود استانداران و فرمانداران و روساء و حتی اعضاء ادارات را در ولایات بلکه در مرکز از بستگان اکثرا بی‏سواد یا مغرض و در هرحال طرفدار این‏ وکلاء معیین کنند.چنین مستخدمین نیز فقط بفکر تأمین آتیه خود و حفظ منافع وکیل حامی‏ خویش می‏باشند.بالنتیجه غالبا قاضی دادگاه:ملاحظه‏کار،دادستان:رشوه‏ستان،مدیر و معلم‏ مدرسه:بی‏سواد می‏باشند،و قس علیهذا.حاصل مطلب آنکه تمام چرخهای دولت نامرتب و ناموزون میچرخد،بمردم فشار و تعدی وارد میشود و فقط یک عده معدود راحت و راضی‏ هستند!.....

«گوبازی»یزدیها

مسلم است که با این سیستم مردان سیاسی شایسته از دستگاه حکومت دور می‏مانند، یا خود رغبت نمیکنند نزدیک آن شوند(چنانکه آقای مؤتمن الملک باوجود انتخاب شدن‏ بمجلس نرفت)یا اگر خودشان هم بمنظور خدمت بکشور مایل باشند آنها را اصلا ببازی‏ سیاست راه نمی‏دهند،یا فرضا داخل شدند،چنان‏که در«گوبازی»یزدیها رسم است‏ (و کسانیکه یزد رفته شاید دیده باشند)طوری بازی‏کنها باهم میسازند که رقیبهای بازی فقط باید باصطلاح یزدی«گال»بخورند یعنی«گو»بدستشان نیآید و همیشه توپ در دست بازی‏کنهای«بندوبست‏گر»بماند،مانند وضع فعلی آقای دکتر مصدق در مجلس.

خوب بخاطر داریم یک مرتبه ایشان را نامزد نخست وزیری کردند ولی در حقیقت‏ مقصود بیرون کردنشان بود از بازی،یعنی از مجلس.زیرا همین‏که نخست وزیر میشدند پس‏ از یک ماه با رأی عدم اعتماد ساقط میگردیدند و کلاهشان پس معرکه میماند.ولی ایشان با شم سیاسی خود میدانستند که با این مردم چون در مجلس و خارج بقدر کافی مجهز نیستند زیربار نرفتند.